

که آنها را بکار نمی‌بریم.

۲- از کتابهای پهلوی هم چنین برمی‌آید که «اردیبهشت» نخست باز بر همزه گفته می‌شده از اینجا کار مجله کاوه بی‌پایه نیست ولی باندیشه ما چون امروز کلمه را با پیش همزه می‌خوانند بهتر است که از اصل هزار سال پیش آن چشم به پوشیم و پیروی از زبان توده نماییم.

۳- درباره مردادماه نیز پاسخ بالاین را می‌دهیم عبارت دیگر اصل کلمه با همزه بوده ولی امروز جهتی برای بکار بردن آن نیست.

۴- ملاحظه قیل کس خاص نیست. در زمانهای پیشین می‌فروشی را جهودان یا ترسایان یا زردشتیان می‌کردند و اینست می‌فروش بایستی یکی از اینان باشد ما برای مثل ملاحظه قیل را که بکنام از نامهای جهودانست یاد کرده‌ایم<sup>۱</sup>.

## - ۵ -

پرسش:

نام برخی از دیه‌های قم در آخر آنها لفظ گرد (بزیر کاف فارسی است) چون (دست گرد) (پوگرد) (نون گرد) (کناره گرد) (راه گرد) (گرچه بعضی اینرا راه جرد می‌خوانند ولی گمان می‌کنم درست او راه گرد است) معنای اینها چیست و گرد در اینها برای چه چیز بکار برده شده است و او نشانه چیست و این لفظ در آخر نام دیه های شهرهای دیگر نیز یافت میشود؟

(برو جرد) را که عوام او را ولو گرد می‌خوانند، آیا او هم از قبیل اینهاست و اصل او ولو گرد است آنچه آگاهی دارید از ما دریغ ندارید.

قم - خداپرست

پاسخ:

در آخر نامهای آبادیهای ایران یکرشته کلمه‌هایی تکرار میشود که یکی

۱- پیمان سال سوم: ۹۸ تا ۱۰۴

از آنها «گرد» یا «جرد» است و آنچه درباره این پسوند بی‌تین می‌دانیم آن است که اصل آن «ورد» بوده و این کلمه گاهی «وند» نیز میشده همچنین «گرد» گاهی «گند» یا «جند» می‌گردیده و این یکی گاهی به «هند» یا «اند» تبدیل می‌یافته: اینست که همه اینها را در نامهای آبادیها پیدامی‌کنیم: باورد - سهرورد، ورداورد قهورد، سناورد، هلاورد، زندورد، سیاورد، دماوند، نهاوند، قهاوند، سیوند سجاوند، راهگرد - بفرآگرد - دارابگرد - خسروجرد - بیدهند - رودهند (رودهن) نهند - سهند - خجند و بسیار مانند اینها.

اما معنای کلمه در زبان ساسانیان آنرا از ریشه «کردن» گرفته همیشه بجای «گرد»، «کرد» می‌نگاشتند و مثلاً دارابگرد را «کرده‌داراب» معنی مینمودند. ولی این خود اشتباه است و از اینگونه لغزشها فراوانست که نویسندگان چون معنای نامی را ندانستند آنرا تعبیر نموده بمعنای رسانند. در زمانهای آخراز اینگونه تصرفها در نامهای آبادیها بسیار روی داده.

این اندازه بیگمان است که کلمه «گرد» با کاف فارسی است و ربطی بریشه کردن ندارد. نیز میتوان گفت که معنای آن جایگاه یا سرزمین یا معنایی نزدیک باینها می‌باشد. ولی بی‌تین نمی‌توان چیزی در اینباره نوشت. در این باره دفتر دوم از نامهای شهرها و دیهها را به بینید.

اینکه درباره «گرد» و «جرد» پرسیده‌اید این دو کلمه یکیست. گاف و جیم در فارسی يك حرف بوده و هر گافی را جیم میتوان خواند. بروگرد یا وروگرد یا ولوگرد نیز از این قبیل است.

- ۶ -

پوشش:

- لغاتی در نیمزبان شوشتری و دزفولی بکار برده میشود که نه دیگران

میدانند و نه در فرهنگهاست آیا فارسی هستند یا از زبان دیگری وارد شده‌اند؟  
اهواز - محمد حسن شیشه‌گر

پاسخ :

نیمزبانهای شوشتری و دزفولی یادگار قرنهای پیشمار است. تا آنجا که در تاریخ پیدا است خوزستان قرنهایی نشیمن مردمی بنام عیلام بوده سپس کوه نشینانی بنام خوز بدانجا فرود آمده‌اند. عیلامیان را یقین می‌دانم جز آریان بودند. درباره خوزیان هم چنین گمانی را می‌توانیم داشت. از آنسوی از قرنهای خوزستان زیر حکمرانی آریان زیسته است و بومیان آنجا با آریان درهم آمیخته. مقصود اینست که زبانهای آنجا نیز درهم آمیخته از چند زبان می‌باشد و از اینجاست کلمه‌هایی را دربر دارد که در فارسی (زبان آریان) پیدا نمی‌شود. در ایران نیم زبانها بسیار فراوان است و جهتی که برای پیدایش آنها می‌توان اندیشید همین است که در آمدن آریان باین سرزمین تیره‌های گوناگونی در اینجا از پیش بوده‌اند کم کم بآریان در آمیخته از میان رفته‌اند و از در آمیختن زبان هر تیره‌ای با زبان آری نیمزبان دیگری پیدا شده. اینست در هر نیمزبان کلمه‌های خاصی پیدا می‌شود که در هیچ زبانی از زبانهای شناخته شده امروزی پیدا نتوان کرد. همین جهت درباره نیمزبانهای خوزستان و لرستان نیز درست می‌آید.

-۷-

پرسش :

۱ - شما کلمه «داستان» در چه جایی بکار می‌برید و چه معنایی از آن می‌خواهید؟ آیا چه فرقی میانه آن با تاریخ یا سرگذشت می‌گذارید؟ یکی از مؤلفان اخیر داستان را بمعنای افسانه بکار برده آیا درست است یا نه؟

۲- آیا راست است که تاریخ معرب (ماه و روز) است؟

تهران - ع

پاسخ :

۱- ما داستان را بمعنای درست آن بکار می‌بریم و فرقیکه میانه آن با تاریخ و سرگذشت می‌گذاریم اینست که تاریخ بزرگتر از داستانست و بچندین پیش آمد جدا از هم نیز گفته میشود. مثلا اگر بگویم داستان مشروطه باید مقصودمان تنها پیش آمد آغاز جنبش مشروطه باشد ولی اگر بگویم تاریخ مشروطه می‌توانیم همه پیش آمدها را از آغاز جنبش تا امروز منظور بداریم. اگر چند کسی با هم زد و خورد کرده سروروی یکدیگر را می‌کوبند اینرا داستان می‌توان گفت ولی تاریخ نمی‌توان گفت. اما سرگذشت ما آنرا در جایی بکار می‌بریم که مقصود گفتگو از يك كس باشد و آنچه بر سر او گذشته باز گفته شود. پیدا است که این معنی جز از داستان و تاریخ است. اینکه مؤلفی داستان را بجای افسانه بکار برده باید گفت اشتباه نموده.

۲- تاریخ کلمه ایست سامی و ما آنرا در کتابهای پهلوی میانه هزارشها می‌یابیم. اینست باید گفت موضوع معرب شدن آن از «ماه و روز» درست نمی‌باشد.

- ۸ -

پرسش :

در اسامی قراء آذربایجان کلمه (جیق) معمولا زیاد پیدا می‌شود مثلا ملاجیق-قلعه جیق- میدان جیق - وغیره مقصود از جیق باید چه باشد؟

تبریز - ص ۱۰

۱- سرگذشت همان چیزی است که «بیوگرافی» می‌خوانند. گ. آ

پاسخ :

در این باره آنچه بایستی گفت در کافنامه ... گفته ایم و نیازی به پاسخ باز نمانده<sup>۱</sup>.

## - ۹ -

پرسش :

میزبان چه لغتی است فارسی است یا زبان دیگری؟ اگر فارسی است از چه ترکیب شده؟ اکنون که برای مهمانان میز می آرایند اگر میزبان بهمانندار بگوئیم خیلی مناسب است ولی در سابق چگونه بوده است؟

۲ - معنی لغات آمه و خیم چیست؟ (در فرهنگ معنی آمه را دوات و خیم را عادت نوشته).

۳ - آیا کلمه ورزش بمعنی کنونیش در قدیم بکار می رفته است و یا همیشه بمعنی کشاورزی بوده است چنانکه فردوسی گفته است... نشانند هر جای چندین درخت. چو يك مرز از ورزش آباد کرد - دل هر که بود اندران شاد کرد.

۴ - آشوب فعل امر آشفتن است پس مشوب که کلمه عربی است از کجا آمده؟

اهواز - شیشه گر.

پاسخ :

۱ - «میزبان» فارسی است و اصل آن «میزدپان» بوده چه میزد يك گونه از مهمانیهای ایرانیان باستان است . ربطی به کلمه میز ندارد.

۲ - «آمه» بمعنی دوات «خیم» بمعنی خوی است. چنانکه «درخیم» مرد بدخوی مردم آزار را گویند و بکار بردن آن در میر غضب هم از همین معناست.

۱ - پیمان سال سوم: ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۲۸

- ۳ - ورزش باین معنی تازه است و معنای دیرین آن همانست که خودتان یاد کرده‌اید و گذشته از کلمه «کشاورز» «برزگر» نیز که نخست «ورزگر» بوده با همان معنی درست می‌آید. ولی گویا ورزش بمعنی هرگونه کار نیز می‌آمده.
- ۴ - کلمه «مشوب» از شاب یشوب می‌آید و ربطی به «آشوب» ندارد.

## - ۱۰ -

### پرسش :

چرا نویسندگان پیشین در کتابهای خود امیره را بجای «امیر» مینوشتند. مانند امیره دیباج - امیره حسام‌الدین - امیره انور کهدمی این هاء (ه) در امیر چه هائی (ه) بوده است. آیا بمعنی امیر کوچک است؟

رشت - کدیور

### پاسخ :

نویسندگان اینکار را تنها درباره امیران گیلان کرده‌اند و پیداست که خود گیلانیان آنچنان بر زبان می‌رانده‌اند. بعبارت دیگر این گیلانیان بوده‌اند که بجای امیر دیباج «امیره دیباج» می‌گفته‌اند.

پس علت کار را در زبان گیلان باید جست. آنچه من از دور می‌دانم در لهجه گیلانی و مازندرانی در پیوستن دو کلمه بهم زیری بر آخر کلمه یکم می‌افزایند مثلاً «پسته فراش» و مانند این. همین زیراست که در نوشتن هاء می‌شود. در امیره دیباج و امیره آنوز و امیره حسام‌الدین نیز همین زیراست هاء شده ربطی بمعنای کوچکی ندارد.

در این جایاد آوری می‌کنم چند سال پیش یکی در تهران در نگارشهای خود «امیره دیباج» را که ملاقطب شیرازی کتاب بنام او تألیف نموده زن پنداشته

و بر روی این پندار خود گفتار درازی رانده بود از کلمه امیره بسیار کسان چنین اشتباهی رامی توانند کرد.

## - ۱۱ -

پرسش :

۱ - نبیره - دختر دختر می باشد یا پسر پسر؟

۲ - بجای ویژه ممکن است او بژه بکاربرد؟

۳ - (تسو وستو) هر دو را بمعنی ساعت دیده ام صحیح است یا ساختگی

می باشند؟

دزفول - علوی

پاسخ :

۱ - نبیره را در فرهنگها فرزندی زاده معنی کرده اند که پسر پسر و دختر

دختر و پسر دختر و دختر پسر همه را می گویند . در نگارشها نیز بهمین معنی بکار می رود.

۴ - اصل ویژه در پهلوی افیژک یا ایژک است. ازینرو «او بژه» هم می توان

گفت .

۳ - تسویا تسوک یا تسوج بمعنی يك بهرازیست و چهار بهر روز معروف

بوده در فرهنگها نیز نوشته اند ولی «ستو» را نمی دانم.

## - ۱۲ -

پرسش :

(قدغن) که در نگارشات اداری زیاد بکار می رود چه لغتی است؟

اهواز - ج - ص

پاسخ :

غدغن فارسی است و چنانچه در فرهنگها می نویسند اصل معنی آن تأکید بوده ولی کنون بجای دستور ونهی و اینمعنی ها بکار می رود.

## - ۱۳ -

پرسش :

در کافنامه ... معنی دای - دایمرج را - دایمرک ترجمه فرموده با آنکه از اصل عبارت نازی چنان می آید که باید دایمرغ ترجمه شود. آیا مرگ بجای مرغ بکار بردنش درست است؟

ملایر - هدایی

پاسخ :

در زبانهای دیرین ایران از جمله در پهلوی «غ» نبوده و بیشتر غینهای امروزه در آنجا واو یا گاف می باشد. از اینجهت يك نزدیکی میان غین و گاف همیشه در یاد من پدیدار است و اینست چه بسا این دو حرف را با هم در می آمیزم ولی باید نخستو باشم که دایمرغ درست تر است<sup>۱</sup>.

## - ۱۴ -

پرسش :

۱ - بسا نامه هایی از دوستان و خویشاوندان بمن می رسد که معنی روز و ماه و سال را با واژه «سالمه» نمایانده اند. آیا واژه سالمه درست است و می توان آنرا بجای تاریخ یا مورخه اصطلاح نمود؟

۲ - تاریخ که امروز ما بمعنی داستانها و گزارش و سرگذشت اصطلاح

---

۱ - پیمان سال ۳: ۵۱۰ - ۵۱۱



می‌نمائیم در زبان باستانی جای‌نشین آن چه بوده و امروز با چه واژه‌می‌توانیم از بکاربردن کلمه تاریخ بی‌نیاز شویم؟

بوشهر - معتضدی

پاسخ :

۱ - «سالمه» ساختگی است و نمی‌توان آنرا بکار برد. اما کلمه تاریخ اگرچه از ریشه فارسی نیست و تا آنجا که دانسته‌ایم کلمه آرامی است ولی از آنجاییکه از قرن‌ها در پارسی بکار رفته و معروف گردیده باید آن را فارسی دانست و بکار برد.

در فارسی کلمه «داد» (در پهلوی دات) باین معنی بکار می‌رفته باز اگر همان کلمه را رواج دهند بیجا نخواهد بود. نه اینکه از خودشان «سالمه» بسازند.

۲ - در فارسی بجای تاریخ کلمه «داستان» بوده که هنوز بکار می‌رود ولی سرگذشت جز از داستان می‌باشد نیز «گزارش» بمعنی چگونگی پیش‌آمد و جز از داستان و سرگذشت است. مقصود آنکه آنها را بهم درنیامیزیم. اما اینکه از کلمه تاریخ بی‌نیاز شویم مانیازی‌بان بی‌نیازی نمی‌بینیم. اینگونه کلمه‌ها که در زبان ایران جا گرفته خواهد ماند.<sup>۱</sup>

- ۱۵ -

پرسش :

اینکه ... نوشته‌اید : «... کلمه تاریخ اگرچه از ریشه فارسی نیست و تا آنجا که دانسته‌ایم کلمه آرامی است...» چنانکه میدانیم در اصل کلمه تاریخ گفته‌های گوناگون دیده شده - گروهی آنرا از مشتقات «مورخ» و معرب ماه

۱ - پیمان سال ۳ : ۵۷۶ - ۵۷۸

و روز پنداشته‌اند و برخی آنرا از بیخ کلمه‌ای نازی انگاشته‌اند. میرزا آقا  
خان کرمانی هم آنرا معرب تاریک دانسته است!!

در این هنگام آیا سزاوار نبود و بهتر نمی‌نمود که دارندگان پیمان در این

باب بیشتر و روشتر می‌نوشتند؟

کسانی هم که می‌خواهند کلمه ساختگی «سالمه» را بجای تاریخ بکار برند  
کلمه «مهروزه» را که گذشتگان نیز در سخنان خود آورده‌اند بنگارند. کیوان  
پسر یغما در مرگ پدر گفته است:

مهروزه این ابتلا - برزدز دیوان قضا

طال البلا زال البهاتم الرقم جف القلم

گمان می‌رود کلمه مهروزه نیز ساختگی خود کیوان باشد که بی‌سخن  
چشم بر کلمه مورخ داشته (مگر اینکه در گفته‌های پیشینیان و یا در فرهنگهای  
پارسی زبان دیده شود).

با همه اینها بانهایی که پافشاری دارند و کلمه تاریخ را بیگانه می‌شمارند

می‌گوییم: کلمه ساختگی مهروزه بهتر از سالمه است.

س. م. ک

پاسخ:

گفتگوهایی که درباره کلمه تاریخ میرزا آقا خان و دیگران کرده‌اند  
همگی از روی گمان و انگار بوده و این یقین است که ریشه کلمه آرامی یا  
عبریست. زیرا در نوشته‌های پهلوی در میان هزوارشها که از زبان آرامی یا  
عبری می‌آورند یکی هم «بیرخ» است که بجای «ماه» می‌نویسند. روشن‌ترین  
اگر می‌خواهند بنویسند: «ماه فروردین» می‌نویسند: «بیرخ فروردین» ریشه  
کلمه «برخ» و باء در آغاز آن فزونست.

چون این موضوع در نزد آشنایان بزبان پهلوی بی‌گفتگوست و نگارشهای

دیگر بنیادی ندارد ما بگفتگوی بیشتر نیاز ندیده‌ایم.

اما کلمه‌های «سالمه» و «مهروزه» هر دو بیجاست. زیرا از روی فن زبان‌شناسی کلمه‌سازی خطاست. مگر درجایی که چیزی نوپدید باشد و نامی از پیش نداشته باشد که برای آن می‌توان نام نویسی گذاشت. در جای دیگر هرگز نمی‌توان کلمه‌سازی نمود.

اما کلمه‌های بیگانه‌ای که فارسی آنها در دسترس نیست ما تا نتوانیم از خود زبان فارسی آنها بدست بیاوریم باید بهمان کلمه بیگانه خرسند باشیم و هرگز نمی‌توانیم چیزی از پیش خود بسازیم.

مثلا خود «کلمه» از اینگونه است و ما تا کنون ندانسته‌ایم در فارسی یا در پهلوی بجای آن چه بکار می‌بردند اینست تا کنون آنها را ننموده‌ایم. اینکه کسانی بجای آن «واژه» یا «داژه» بکار می‌برند هیچیکی درست نیست. در دو سال پیش کسانی بجای کلمه «عضو» از پیش خود «هموند» را ساخته و گزارده بودند. چون از من پرسیدند گفتم: در فارسی بجای آن «اندام» است که در کتابهای پزشکی فراوان بکار رفته و اگر ما آنها نداشته‌ایم باز نمی‌توانستیم «هموند» ساختگی را بپذیریم.

بتازگی هم این لغزش رواج گرفته که کسانی شکل باستان کلمه‌ها را گرفته گویا چنین می‌پندارند می‌توان آنها را بمعناهای نوین بکار برد مثلا «اواختر» را که شکل کلمه «باختر» است نام جداگانه شماره‌ده بجای شمال یا جنوب بکار می‌برند. این نیز نادرست است. ما چنانکه این راه را از نخست بآرامی پیموده‌ایم کنون هم بآرامی می‌پیماییم. بهترین راه همین است که پیمان پیش گرفته.

اما کلمه «داد» که در شماره گذشته یاد نمودیم آن را در شعرها بکار برده‌اند. نیز در پهلوی در کارنامه اردشیر بکار رفته اینست بآسانی می‌توان آن را پذیرفت. و چون کلمه تاریخ بمعنی‌های دیگر نیز می‌آید اگر کسانی بجای تاریخ بمعنی زمان همان «داد» را بکار برند بیجا نخواهد بود.

در پایان پاسخ آنچه می‌خواهم بر شما خرده بگیرم حرفهای بریده‌ایست که بجای نام خود بکار برده‌اید از م س ك ما چه بدانیم شما کیستید. برای يك پرسش چرا خود را پنهان میدارید؟! چرا نام خود را روشن نمی‌نویسید!؟!

## - ۱۶ -

پرسش :

- ۱ - واضح لغت کیست؟
  - ۲ - زبان در ابتدا چه بوده و چگونه مردم می‌توانسته‌اند یکدیگر را از مقاصد خود آگاه سازند و چطور شده یکی انگلیسی و یکی فرانسه و یکی عربی ... حرف زده؟
  - ۳ - بعقیده علمای جغرافیا رودخانه که از کنار شهر دزفول می‌گذرد (دیز) نام دارد ولی لره‌های اطراف این رود را (سزار) نام می‌دهند علت اختلاف این نام چیست؟
  - ۴ - کلمه (آقا) را چرا با (ق) می‌نویسند در صورتیکه هشت حرف (ث ح ص ض ط ظ ع ق) در زبان پارسی یافت نمی‌شود؟
- دزفول - سید موسی گوشه‌گیر محصل دبیرستان**

پاسخ :

آنچه امروز روشن گردیده و تاریخ و دانش هر دو آن را پذیرفته‌اینست که زبانها را کسی از خود پدید نیاورده یا بگفته شما وضع ننموده بلکه هر یکی بخودی خود پیدا شده و قرن‌ها کشیده تا زبان درستی شده و آنگاه زبانهای دیگری از آن جدا گردیده.

در این زمینه کتاب‌ها نوشته و گفتگوهای فراوان نموده‌اند و چون در فارسی

چیزی نوشته نشده تا شما را بآن راه نماییم ناگزیریم در اینجا پاسخی بنگاریم ولی باید بکوتاهی بکوشیم.

این از گفته‌های داروین است که آدمی در راه زندگی گام بگام پیش آمده. مانیز آنرا می‌پذیریم و این با گفته‌های مادرباره آدمی ناسازگار نیست. درباره زبان نیز گویا آدمی زمان بس درازی را زبان نداشته و سخن نمی‌گفته و چون زندگانی بسیار ساده‌ای می‌پیموده از این راه درماندگی هم نمیکشیده و آنچه می‌خواست با تکان دست و پا و دیگر اندامها می‌فهمانیده. لیکن کم‌کم زبان پیدا شده و روبرو پیشرفت نهاده.

گویا در زمانی برای فهمانیدن هر چیزی یا هر کاری آواز آن را برمیگردانیده‌اند مثلاً هرگاه چیزی می‌شکست برای فهمانیدن و باز گفتن آن آواز شکستن را برمی‌گردانیده‌اند: «شاک» برای ترکیدن «تراک». برای غرش آسمان یا شیر «غز» برای کوفتن «کوپ». برای چاک خوردن «چاک». برای فروریختن آب انبوه «شار» از آنهاست که ماکلمه‌های شکستن و ترکیدن و غریدن و کوبیدن و چاک و آبشار و مانند اینها را داریم. اگر جستجو نمایند از اینگونه فراوان پیدا میکنند.

پاره‌ها از اینها چون دیگر گونه گردیده یا معنای خود را از دست داده اینست درست شناخته نمیشود. مثلاً آبی که از جای بلندی دانه دانه (ولی با دانه‌های درشت) می‌ریزد از آن بانگ «تراپ» برمی‌خیزد. از این کلمه «تراپیدن» پیدا شده ولی آنرا «تراویدن» می‌گویند و بمعنای بیرون آمدن آب از کوزه یا از کاسه و مانند اینها بکار می‌رود. بزمین بیفتد یا نیفتد آوازی از آن برآید یا نیاید.

از آنسوی کلمه «چکیدن» را که آن نیز از این راه است و از آواز «چک» که از ریزش دانه‌های آب برمی‌خیزد پدید آمده هنوز بمعنی خود بکار می‌برند. از چیزهایی که این زمینه را روشن می‌گرداند نامهای پرندگانست که بیشتر آنها از آواز خود مرغست. چلچله - چکاوک - سار - هدهد (بدبک) کلاغ و بسیار مانند اینها.

ما این مثالها را از فارسی می آوریم ولی باید دانست همه زبانها این حاک را دارد بلکه پاره از آنها از جمله زبان ترکی در این باره از فارسی روشنتر است و بسیار آسان تر می توان نشان داد که نامها از آواها پدید آمده. در زبان ارمنی هدهد یا بدبدك را «بوبو» می نامند و چنین داستانی دارند که هدهدی بر درخت نشست و کودکی که نزد مادر خود نشسته و از پنجره آن را تماشا می کرد از مادر پرسید: نام این مرغ چیست؟! ولی پیش از آنکه مادر پاسخی دهد مرغ آواز برداشت: «بوبو»!

ما امروز هم از آواز کلمه درست می کنیم: خشخش کاغذ چکاچاك شمشیرها هایهوی مردم. فر فره؛ توتك، سوتك، بدبدك، سرسرك (در این باره کافنامه دیده شود).

دورنرویم. این یقین است که نخست آدمیان بیشتر چیزها و کارها را با برگردانیدن آواز آنها می فهمانیده اند. ولی این در باره همه کلمه ها نیست. آن چیزهایی که آواز ندارد و بسیاری از چیزهای دیگر از این راه نیست.

زمانی در اصول کشاکش می نمودند: «آیا دلالت الفاظ ذاتی است یا وضعی امر و زجایی برای چنان گفتگو باز نمانده و در سایه پیشرفت زبان شناسی این زمینه بسیار روشن گردیده.

اینست چگونگی پیدایش زبانها. نیز باید دانست هر زبانی در آغاز پیدایش خود بسیار ساده و کوتاه بوده و شاید قرنها هر زبانی بیش از چند صد کلمه نداشته لیکن رفته رفته هر چه زندگانی از سادگی دور و ابرار زندگانی فزونتر و اندیشه آدمی باریکتر گردیده زبان نیز بر بزرگی افزوده تا آنجا که امروز ساده ترین زبانی (از زبانهای شناخته ما) کمتر از پنجاه هزار کلمه ندارد و چه بسا پاره زبانها تا چهار صد و پنجاه هزار کلمه داشته باشد.

---

۱ - در انگلیسی Tap آهسته زدن معنی میدهد و گویا از همان صدایش گرفته اند با انگشت بزنیید Tap the door with your fingers گ. آ

اینکه می‌پرسید چگونه شده یکی بانگلیسی و دیگری بفرانسه و سومی بتازی سخن می‌راند. چون از نخست آدمیان دسته دسته در روی زمین پراکنده بوده اند و هر دسته‌ای جدا از دیگران میزیسته‌اند؛ از اینجا هر کدام زبان دیگری پدید آورده‌اند. آن تیره‌هایی که پهلوی هم بوده‌اند و زبانشان یکی بوده اینان نیز چون پراکنده شده‌اند هر دسته‌ای زبانش براه دیگری افتاده و کم کم دورتر از دیگران گردیده تا آنجا که زبان جداگانه‌ای شده. از اینجا است که زبانها نیز خاندان دارند و هر چند زبانی از یکخاندان بشمار می‌رود. چنانکه زبانهای فارسی و یونانی و لاتین و سنسکریت از یکخاندان شمرده می‌شوند. همچنین مانند اینها.

اینکه کسانی داستان نمرود و برج بابل را یاد می‌کنند افسانه عامیانه‌ای بیش نیست و هیچ ارجی بآن نتوان گذاشت.

يك گفتگوی دیگر اینست که آیامی توان همه زبانها را از یکخاندان شمرد. بدینسان که بگوییم نخست همگی یک زبان بوده و کم کم از هم جدا گردیده. در این باره گفتگو روشن نشده ولی من نيك می‌دانم که چنان چیزی درست نیست و نمیتوان همه زبانها را از یکریشه گرفت. چیزی که هست دلیل این گفته دراز است و باید در جای دیگری بدان پردازیم.

اینست آنچه در پاسخ دو پرسش یکم و دوم شما میتوان نگاشت.

۳ - پرسش سوم را بهتر است از خود دلرها کنید. ما از کجا بدانیم؟!

۴ - آقا کلمه ترکی است نه فارسی و اینست باقاف نوشته میشود!

## گفتارهای زبان در سال چهارم پیمان

سال چهارم مهنامه « پیمان » از خرداد  
۱۳۱۶ آغاز گردیده و بخرداد ۱۳۱۷ پایان یافته .  
این سال بر رویهم ۶۴۸ صفحه است که از شماره یک  
شماره گزاری گردیده است .  
در سال چهارم نیز یکرشته گفتارهایی درباره  
زبان چاپ گردیده که آنها را نیز در اینجا گرد آورده ایم .





## در پیرامون زبان

### ۱

در جای دیگری هم گفته ایم آسیبی که بزبان ایران رسیده تنها در آمیختگی آن با کلمه های بیگانه نیست و یکرشته آسیبهای دیگری در کار است که باید بهمه آنها چاره جسته شود. چنانکه کلمه های بیگانه میان زبان راه یافته و انبوهی از کلمه های خودی را برکنار نموده و آنچه از کلمه ها بازمانده از نیرو افتاده که معنی را بدشواری تواند فهمانید و بسیاری از معنی ها تاریک گردیده و پیشوند و پسوند و دیگر بندها (حرفها) از کار افتاده - گذشته از همه اینها يك آسیب بزرگ «بهم خوردن گونه های کار» است که اینک می خواهیم در این گفتار آنرا باز نمائیم.

ما در سالهای گذشته چندین گفتار در زمینه زبان نگاشتیم و سخن فراوان رانیدیم با آنها هنوز جای سخن باز است و ما امسال را یکرشته گفتارهای دیگر خواهیم پرداخت.

زبان آلودگی زبان بیش از آنست که تاکنون گفته شده. در این چندسال که ما این زمینه را دنبال می نمودیم بسیاری چنین می پنداشتند از راه هوس یا

بنام تعصب آنرا دنبال می‌کنیم و هر کس بی‌اندازه دانش و فهم خود سخنی میگفت و خرده‌ای می‌گرفت و پاره‌ای نادانی از اندازه گذرانده بریشخند و نکوهش برمیخواست. ولی ما مقصود بس بزرگی را دنبال می‌نمودیم و کنون که بیاری خدا جنبش در این باره برخاسته میتوانیم هم ارجداری این زمینه را درست باز نماییم و هم از همگی آسیب‌ها گفتگو بداریم.

کسانیکه با یک‌زبان درست و رسا آشنا نبوده‌اند شاید نتوانند نارسایی زبان پارسی را دریابند. اینان خواهند پنداشت همه زبانها چنین نارساست. ولی من در شانزده سال پیش که بتهران آمدم و نخستین بار بود که میخواستم با فارسی بنگارش پردازم از همان هنگام این دریافتم زبان شیرین ایران بدردهای چندی گرفتار است و تا چاره بآن دردها کرده نشود نتوان آنرا زبان درست و رسایی شمرد. اگرچه دیگر زبانهای شرق نیز هر کدام آسیب‌هایی دیده و دردهایی پیدا نموده ولی هیچک بحال زبان پارسی نیفتاده.

ده قرن گذشته همه چیز را تباه ساخته زبان را هم بی‌بهره نگزارده. زبان همواره بیک‌حال نمی‌ماند. آنانکه زبان را چیز جاننداری می‌شمارند و با آن را از رستنیها می‌گیرند چندان دور نیستند. چیزیست بسیار روشن: دریک توده‌ای چون خرده‌ها فزونی یافت و خویها ستوده گردید زبان نیز پرمایه و مغزدار میگردد پیراسته و آراسته میشود. ولی در توده‌ای که خرده‌ها سست و خویها آلوده است کم‌کم زبان نیز آلوده می‌گردد و بیمایه میشود.

این بدتر که در هزار سال که دوره پستی خرده‌ها بوده زبان ایران بیش از همه در دست تباهکاران بوده. شاعر ستایشگر - صوفی پندار باف - مؤلف سخن آرا - فیلسوف گزاره‌سرا - همگی زبان را ابزار کار خود داشته‌اند و با آن بازی میکرده‌اند. در این میان اگر گاهی دانایانی پیدا شده‌اند اینان نیز فارسی را خوار میداشته‌اند و هر چه میگفته یا می‌نوشته‌اند به تازی می‌گفته و می‌نوشته‌اند.

این را از گفته ابوریحان بیرونی آورده اند که زبان فارسی در خوردانشها (علوم) نیست و جز بکار سرودن داستان پادشاهان باستان نمی آید. اگر این راست است گناه آن بیش از همه بگردن ابوریحان و مانندگان اوست. آیا اینان در راه زبان چه کرده اند؟!... نه اینست که آنرا خوار داشته و بزبان تازی پرداخته اند؟! زبان ایران تا زمان ابوریحان (آخرهای قرن پنجم هجری) بنیاد خود را استوار داشته و چندان آسیبی ندیده بوده. و اینکه کم مایه بوده ابوریحان و دیگران می توانستند بر مایه او بیفزایند. زبان چیز است همچون موم و این گویندگانند که آنرا بهر شکل توانند انداخت.

ایکاش زبان ایران بحالی که در زمان ابوریحان بود میماند و باری بکار سرودن تاریخ پادهاشان باستان می آمد. زبانیکه گویندگان و نویسندگان زمان مغول بازگزارده اند و امروز در دست ماست بآنکار هم نمی آید و جز ابزار کار یاوه بافان و چاپلوسان نتواند بود.

بارها در کتابهای اروپائی نوشته اند که زبانهای شرقی همچون لاستیک کشش دارد و معنای روشنی از جمله های آن بر نمی آید و در این باره چندان پافشاری دارند که از قرنهای که پیمان میانه دولت های شرقی و غربی بسته میشود و هر پیمانی ناگزیر به دو زبان - یکی شرقی و یکی غربی - نگارش می یابد همیشه این شرط را می کنند که هر گاه گفتگوئی در پیرامون برخی جمله ها پیش آید و کار بدآوری بکشد اگر دوزبان یکی نباشد زبان غربی را جلو تر گیرند و عنوانی که برای این کار دارند آنکه زبان های شرقی نارساست.

این عنوان بر هر شرقی ناگوار است. ولی ما چه پاسخی توانیم داد؟!.. چیزیکه راست است جز پذیرفتن چه راه دیگری دارد؟!.. چیزیکه هست باید دست بهم داده زبان خود را درست گردانیم. چنانکه بدان پرداخته ایم. آنان که با پیراستن زبان همداستان نبودند و بهانه های پیش می آوردند این آگاهیهارا نداشتند. کسانی هم این شیوه را همیشه دارند که با هر چیز نوینی می جنگند و تا

در برابر یک چیز دیرزمانی ایستادگی نمایند آن را نمی‌پذیرند.  
امروز هم که جنبش در این زمینه پدید آمده بسیاری از همانکسان خود را بمیان انداخته‌اند و بخود نمایی کارهایی می‌کنند و آوازه‌هایی بلند می‌نمایند. اینانند که همیشه سنگ راه‌اند. دیروز هرگز روا نمی‌شمردند دستی بزبان زده شود و امروز که ناچار شده‌اند چندگامی برداشته بگمان خود میانه‌روی نشان می‌دهند. اینان باید بدانند این خودنمایی‌های بیجا همیشه پیشرفت ندارد و نتیجه آخرین آن جز رسوایی نمی‌تواند بود. آنانکه دیروز در نمی‌یافتند باید زبان پیراسته شود امروز در نیابند چگونه پیراسته شود.

باری آسیب زبان فارسی در گام نخست در آمیختگی آن با کلمه‌های بیگانه و در گام دوم بهم خوردن گونه‌های کار است. از در آمیختگی با کلمه‌های بیگانه ما سخنانی گفته‌ایم و هر گاه نیاز افتاد باز خواهیم گفت. کنون را ببینیم دیگران چه کار می‌توانند! اما «بهم خوردن گونه‌های کار» نخست باید آن را روشن گردانیم و پس از آن راه چاره باز نماییم:

همه میدانیم زبان از جمله‌ها و جمله‌ها از کلمه‌ها پدید می‌آید. هم میدانیم کلمه‌ها بر سه گونه است که عبری آنها را اسم و فعل و حرف مینامند و ما بفارسی نام و کار و بند میخوانیم.

پس «کار» در این گفتار ما همانست که دیگران فعل میخوانند و باید دانست که در جمله بندی اگر چه نام و کار و بند هر سه در بایست است ولی اگر درست بیندیشیم رك جمله «کار» است. اگر شما می‌گویید: «حسن رفت» از يك کلمه «رفت» چندین معنی فهمیده میشود. زیرا هم رخ دادن رفتن و هم زمان آن را می‌فهماند و هم معنی‌های دیگری رامی‌رساند که سپس خواهیم شناخت. اینست «کار» در هر زبانی «رك فهمنده جمله‌ها» بشمار می‌آید و در بسیاری از زبانها گونه‌های آن تا سی یا بلکه بیشتر می‌رسد. در پارسی هم تا بیست

---

(۱) نام و کار را پیش از همه ابوعلی سینا در دانشنامه علایی بکار برده ولی «بند» بجای حرف از ماست.

گونه هست. ولی در سایه آسیبی که زبان ما را رسیده بسیاری از آنها بهم آمیخته و پاره‌ای نیز از میان رفته و بیکبار رشته از هم گسیخته. اینست امروز را فارسی‌زبانان از فهم معنی‌های بسیاری از آنها بدورند. بهتر است موضوع را با مثال روشن گردانیم:

امروز شما چون بشنوید یکی می‌گوید: «حسن کتاب می‌نویسد» از آن دو گونه معنی خواهید فهمید. یکی اینکه حسن کارش کتاب نوشتن است و آن را پیشه خود دارد اگرچه اکنون را بیکارنشسته و چیزی نمی‌نویسد. دیگری آنکه حسن همین اکنون بکتاب نوشتن پرداخته نه اینکه کتاب‌نویسی پیشه او باشد و نخواهید دانست کدام معنی از این سخن خواسته شده.

همچنین است اگر کسی بگوید: «حسن کتاب می‌نوشت» که شما نخواهید دانست آیا کتاب‌نویسی پیشه حسن بوده یا برای یکبار در هماندم بکتاب‌نویسی پرداخته است. این دو معنی که ما آن یکی را «همارگی» و این یکی را «همانزمانی» می‌خوانیم از هم جدا و در بیشتر زبان‌ها برای هر کدام کلمه دیگری در کار است. در فارسی نیز اینها جداست ولی چون زبان آشفته گردیده جدایی اینها نیز بهم خورده است.

اگر شما فارسی درست می‌خواهید باید در معنای یکم (همارگی) بگویید: حسن کتاب نویسد (در اکنون) یا حسن کتاب نوشتی (در گذشته). در معنای دوم (همانزمانی) بگویید: حسن کتاب می‌نویسد (در اکنون) یا حسن کتاب می‌نوشت (در گذشته).

برای نمونه از برآشفتگی زبان و بهم خوردن گونه‌های کار باین مثالها بسنده نموده بر سر سخن خود می‌رویم:

همه می‌دانیم زمان به سه گونه است: گذشته، اکنون، آینده (ماضی - حال - مستقبل) از اینسوی جمله گاهی بعنوان بازگفتن (خبر) و گاهی بعنوان انگار (فرض) و زمانی از بهر آرزو (تمنی) و یا جز از اینهاست. ازینجا هر زمانی را چندین رشته «کار» است و ما اینک در اینجا رشته‌های بازگفتنی را یاد می‌کنیم

تادر گفتار دیگری برشته‌های دیگر پردازیم:

### گونه‌های گذشته (ماضی)

- ۱ - گذشته ساده نوشت
- ۲ - گذشته نادیده نوشته (است)
- ۳ - گذشته گذشته نوشته بود
- ۴ - گذشته همارگی نوشتی
- ۵ - گذشته همانزمانی می نوشت
- ۶ - گذشته گذشته نادیده نوشته بوده
- ۷ - گذشته همانزمانی نادیده می نوشته
- ۸ - گذشته آیندگی خواستی نوشت

این هشت گونه بسیار بکار می‌رود و همه می‌شناسیم. جز از اینها نیز پیدا میشود که چندان شناخته نمی‌باشد. نیز ماگونه‌های نوینی را بر اینها خواهیم افزود که در جای دیگری از آنها گفتگو می‌داریم. کنون یکایک اینگونه‌های هشت‌گانه را روشن می‌سازیم:

۱ - **گذشته ساده:** اینگونه بحال درست خود بازمانده و ما بگفتگویی نیاز نداریم.

۲ - **گذشته نادیده:** کسانی این گونه از گذشته را درست شناخته و بان نام گذشته نزدیک (ماضی قریب) داده‌اند ولی این نامگذاری معنایی با خود ندارد. اگر درست سنجیده شود این گونه را بیشتر در جایی می‌آورند که کارهایی روی داده ولی سخنگو آنها را با دیده ندیده است. اینست هرگاه کسی چنین گفتگو نماید: «دیروز کسی آمده در خانه ما را زده و صد ریال پول داده و رفته...»

ما خواهیم دانست خود سخنگو در آهنگام درخانه نبوده. ولی هرگاه چنین گوید:

«دیروز کسی آمد و درخانه ما را از دو صد ریال پول داد و رفت...» ما خواهیم دانست خود درخانه بوده است.

پس از جهت زمان فرقی میانه این با گذشته ساده نیست و تنها فرق در این است که آیا کار در برابر چشم باز گوینده رخ داده یا نه.. اینست ما آنرا گذشته نادیده می‌نامیم. اگرچه اکنون آنرا در جاهای دیگری نیز بکار می‌برند ولی در نخست جز بهر این معنی نبوده است. خواهیم دید که در برخی از دیگر گونه‌ها نیز این معنی در میانست.

سخن دیگری که در اینجا باید گفت اینکه چون در گذشته نادیده است» افزوده می‌شود پیشین آن را در همگی شش کس افزوده چنین می‌گفتند: نوشتستم. نوشتستی. نوشتست. نوشتستیم. نوشتستید. نوشتستند.

۳ - گذشته گذشته: درباره اینهم بگفتگو نیاز نیست و اینکه آنرا با این نام می‌خوانیم از بهر آنست که همیشه پیش از یک گذشته دیگری میباشد چنانکه می‌گویند: «من چون می‌آمدم او رفته بود».

۴ - گذشته همارگی: چنانکه گفتیم این یکی از گونه‌های کار است که امروز فراموش شده و مردم معنای آن را از گونه دیگری (گونه همان زمانی) می‌خوانند. نه تنها توده عامی، شناختگان و دانشوران نیز آن را نمی‌شناسند و اینست در دستورها یادی از آن ننموده اند و یا اگر نموده‌اند معنایش را ندانسته و جدایی میانه آن با گونه همان زمانی نگزارده‌اند.

از جستجو در کتابها پیداست تا قرن پنجم آنرا درست شناخته و درست بکار می‌برده‌اند ولی از همان زمانها کم کم آنرا با گونه دیگر بهم در آمیخته‌اند و در بسیاری از کتابها پیداست که نویسنده آنرا درست نمی‌شناخته است. بهر حال اینگونه معنای همیشگی را می‌رساند که چون بگوئیم: «کتاب نوشتی»



معنایش این خواهد بود که همیشه این کار را کردی و این شیوه یا پیشه او بودی.

**۵- گذشته همانزمانی:** این را باید گفت «اکنون» است که بگذشته برده شده. آنچه امروز می‌گوییم «می‌نویسد» چون فردا شد خواهیم گفت «می‌نوشت» چنانکه گفته‌ایم کنون اینرا بمعنی همیشگی نیز که معنی گونه پیش است بکار می‌برند ولی غلط است و این روی دادن کاری را «درزمانیکه گفتگو از آن می‌رود می‌فهماند. برای روشنی و گواهی جمله‌هایی را از بیهقی و دیگر نویسندگان قرنهای پیشین که این‌ها را جدا از هم گرفته و هر کدام را در جای خود بکار می‌بردند می‌آوریم:

بیهقی درباره امیر یوسف برادر سلطان محمود می‌نویسد: «امیر یوسف مردی بود سخت بی‌غایله و دم‌هیچ فتنه و فساد نگرفتی... چنان مشغول بود بهیچ کار نرسیدی و درمیانه چون از خدمت فارغ شدی بله و نشاط خویش مشغول بودی...» می‌بینید چون مقصودش گفتگو از شیوه زندگانی یوسف است بدینگونه می‌آورد.

همو درباره خواجه احمد وزیر مسعود می‌نگارد: «وی بر تختی مینشست در صدر و دور آنها آذینی بگرفته و آن را مردی پنج می‌کشیدند...» در اینجا چون مقصود گفتگواز همان هنگام است و همارگی را نمی‌خواهد اینست بدینگونه می‌آورد.

در سراسر تاریخ بیهقی این دوگونه را از هم جدا می‌گیرد و تا آنجا که من جستجو نمودم لغزش در این زمینه از او پدیدار نیست و چنین پیدا است تا آن هنگام جدایی این دوگونه کار بر استواری خود بوده است.

ناصر خسرو در سفرنامه خود می‌نویسد: «هر روز در بصره به سه جای بازار بودی اول روز در یکجا داد و ستد کردند که آن را سوق الخزاعه گفتندی و میانه روز بجایی که آن را سوق عثمان گفتندی و آخر روز جایی که آن را

سوق القداحین گفتندی و حال بازار آنجا چنان بود که آن کس را که چیزی بودی بصراف دادی و از صراف خط بستدی و هر چه بایستی بخریدی و بهای آن بر صراف حواله کردی و چند آنکه در آن شهر بودی بیرون از خط صراف چیزی ندادی...»

همو در جای دیگر می‌نگارد: «کودکان بر در گرمابه بازی می‌کردند پنداشتند که ما دیوانگانیم در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بازنگ می‌کردند ما بگوشه باز شدیم و بتعجب در کار دنیا می‌نگریستیم.»  
ناصر نیز در همه جا این دو گونه را از هم جدا می‌آورد. همچنین در اسرار التوحید و دیگر کتابهای آن زمان این جدایی گزارده میشود.  
در باره گونه چهارم دستور نویسندگان نه تنها معنی آن را ندانسته‌اند و آن را با گونه پنجم یکی گرفته‌اند بگمان ایشان همه شش کس از آن نمی‌آمده ولی این خود لغزش دیگری از ایشانست. از اینگونه شش کس درست می‌آید بدینسان:

من نوشتمی	تو نوشتی	او نوشتی
ما نوشتیم	شما نوشتید	ایشان نوشتند

همه این شش کس در کتابها هست و باید گفت: همان گذشته ساده‌است با افزودن يك ياء بر آخر؛ ببینید کار ما بکجا کشیده که ناگزیریم تا باین اندازه فرود آییم و باین چیزها پردازیم! يك زبانی تا آنجا درآشفته که گویند گانش آنرا درست نمی‌دانند!

۶- گذشته گذشته نادیده: چنانکه دیدیم «بود» در آخر گذشته از بهر اینست که آن را گذشته تر گرداند و «ها» از بهر آنکه نادیدگی آنرا برساند و «می» در آغاز از برای آنکه همانزمانی را بفهماند پس این سه نشان هر کدام معنایی برای خود دارد و چون دوتا از آنها در یکی گرد آید هر دو معنی فهمیده خواهد بود. اینست ما «نوشته بوده» را گذشته گذشته نادیده می‌نامیم و این

جمله را زمانی میگویند که یکی چیزی نوشته و آن گذشته و گوینده آن را ندیده باشد.

۷- گذشته همانزمانی نادیده: در این هم چون می با هاءگرد آمده هر یکی معنای خود را دارد و این هنگامی بکار می رود که گوینده آن کار را با دیده ندیده باشد.

۸- گذشته آیندگی: چنانکه گونه پنجم را گفتیم اکنونست به گذشته برده شده درباره این هم باید گفت آینده است بگذشته می برند. آنچه را که امروز می گوئی «خواهد نوشت» ولی هیچگاه نمی نویسد چون فردا شد خواهی گفت «خواستی نوشت».

بیهقی میگوید: «چنانکه درخواستی یافت اگر بتعجیل رفتی» شاید کسانی چنین پندارند که «خواستی نوشت» همان گونه چهارم و مقصود از آن اینست که نوشتن را خواستی یا میخواست. ولی نچنانست زیرا چنانکه در «خواهیم رفت» مقصود خواستن نیست (چه بجای آن «خواهم مرد» نیز می گویند) در اینجا نیز خواستن مقصود نیست. مثلا کسی ناگهان زیر پای خود گودالی می بیند و در زمان خود را پس میکشد چنین کسی خواهد گفت: «خواستمی افتاد» و پیداست که خواهشی در کار نبوده. و آنگاه چنانکه در عبارت بیهقی پدیدار است او «درخواستی یافت» را يك کلمه پنداشته و اینست آنها را بهم در آمیخته و گرنه بایستی گفت «خواستی دریافت».

اما شش کس اینگونه اگر کسانی آنرا ندانند همچون شش کس گونه چهارم است. تا اینجا گونه های هشتگانه گذشته بوده.

### گونه های اکنون (مضارع)

۱- اکنون همارگی: نویسد

۲- « همانزمانی می نویسد

۱- چنانکه گفته‌ایم گونه یکم بیشتر در معنی همیشگی بکار می‌رود. می‌گوییم بیشتر برای آنکه گاهی نیز از بهر آینده است. کسی می‌پرسد: امروز نزد ما می‌آیی؟... پاسخ می‌دهی: فردا آیم.

۲- گونه دوم جز در معنی همانزمانی بکار نمی‌رود.

چنانکه گفته‌ایم اکنون میان این دو معنی جدایی نمی‌گزارند و بیشتر گونه یکم بر زبان‌های آید. ولی این نادرست است و باید میان اینها جدائی گذاشت. تا قرن پنجم که زبان فارسی هنوز آشفتگی نداشته بیهقی و دیگران همیشه این دو را از هم جدا گرفته‌اند.

بیهقی می‌نویسد: «وزیر گفت تا این قوم سخن برینجمله می‌گویند و نیز پرده حشمت بر نداشتند بهتر بنده را صواب آن مینماید که جواب درشت و نرم داده‌اید تا مجاملتی در میان بماند...» می‌بینید چگونه در يك عبارت دو معنی را درست جدا می‌کند و هر کدام را در جای خود بکار می‌برد.

این در نهاد آدمی نهاده که این دو معنی را از هم جدا گیرد و در فارسی چون اینها را بهم در آمیخته‌اند عامیان از روی جربرزه ساده خود گردن بر آن نهاده و از پیش خود راهی برای جدا گرفتن آنها پدید آورده‌اند چنانکه در معنی دوم (همانزمانی) يك کلمه «دارم» می‌افزایند: دارم چیز می‌نویسم.

از آنسوی با آنکه در قرن پنجم رخنه در گونه‌های کار زبان فارسی افتاده و از همان زمانها دیده میشود آشفتگی آغاز شده و سپس از زمان مغول بیکبار رشته از هم گسیخته و چندین گونه از میان رفته باز دانشمندان و زبان‌شناسان شیوه کهن را نگه داشته‌اند (اگرچه درست نتوانسته‌اند از عهده بر آیند) تا آنجا که محمد تقی خان سپهر در شصت و هفتاد سال پیش ناسخ التواریخ را بهمان شیوه نگاشته و این شگفت که اینمرد بهتر از پیشینیان از عهده آن برآمده و از اینجا پیدا است که در زبان فارسی دانش بسزا داشته است.

چون میدانیم مفت‌گویانی چنانکه شیوه ایشانست خرده گرفته نخواهند

گفت اینها از میان رفته و فراموش شده و بازگردانیدن آنها دشوار است در پاسخ آنانست که نشان میدهیم آن شیوه درست از میان نرفته و از اینسوی يك شیوه نوینی جای آنرا نگرفته . تنها آشفتگی روی داده و سامان زبان بهم خورده . شما اگر بنگارشهای نویسندگان امروزی درست بنگرید جز آشفتگی چیزی نمی‌یابید . تنها شناختن گونه‌های همارگی و همانزمانی گذشته و اکنون نیست . عیب‌های دیگر در کار است که یکایک خواهیم دید . این هم گونه‌های دوگانه اکنون .

اما «آینده» چون درباره آن آشفتگی رخ نداده و ما سخنی در آن زمینه نداریم از آن گفتگو نمیداریم<sup>۱</sup> .

## - ۲ -

گفتاریکه در شماره گذشته در پیرامون زبان فارسی نوشتیم و گونه‌های هشتگانه گذشته (ماضی) و دوگونه اکنون (مضارع) را یاد نمودیم چون این گفتگو تا کنون بمیان نیامده و یادها از آن بیگانه است دوباره آنرا در این شماره دنبال می‌نماییم و پاره‌گفته‌ها می‌افزاییم:

۱ - چنانکه گفتیم این گونه‌های کار در بسیاری از زبانهاست از جمله در زبان امروزی آذربایجان - زبانیکه ما می‌خواهیم از میان برود و نماید - این گونه‌ها با اندکی جدایی بکار می‌رود و برای آنکه دانندگان آن زبان از روی سنجش معنی‌های این گونه‌ها و جایگاه هر یکی را نیک بشناسند فهرستی از گونه‌های دو زبان در اینجا یاد می‌کنیم:

---

۱ - پیمان سال ۴ : ۱۷۱ - ۱۸۳ .

## گذشته

۱ - گذشته ساده	نوشت	یازدی
۲ - » نادیده	نوشته	یازمش (گاهی- یازوب)
۳ - » گذشته	نوشته بود	یازمیشدی
۴ - » همارگی	نوشتی	یازاردی
۵ - » همانزمانی	می نوشت	یازردی
۶ - » گذشته نادیده	نوشته بود	یازمیشمش
۷ - » گذشته همانزمانی نادیده	می نوشته	یازرمش
۸ - » آیندگی	خواستی نوشت	یازاجاقیدی

## اکنون

۱ - اکنون همارگی	نویسد	یازار
۲ - » همانزمانی	می نویسد	یازر

دوباره می گوئیم: مقصود آسان یاد گرفتن گونه های فراموش شده زبان فارسی است نه گفتگو از زبان ترکی. این زبانهای پراکنده از ترکی و مازندرانی و گیلکی و کردی و سمنانی و شوشتری و مانند اینها که باید همگی از میان برود ما امروز می توانیم از آنها بهره یابی ها کنیم.

۲ - از گونه های هشتگانه گذشته و دوگانه اکنون دوباره یکایک سخن می رانیم و پاره آگاهیهای دیگری درباره هر یکی میدهیم:

۱ - گذشته ساده - از این بسختی نیاز نداریم و این چون نام خود ساده و روشن است.

۲ - گذشته نادیده - چنانکه گفته ایم این را بیشتر در جایی آورند که کاری رخ داده ولی گوینده آنرا ندیده است لیکن این نه در همه جاست و گاهی نیز معنی های دیگری دارد که باید آنها را هم یاد کرد.

چنانکه گاهی کاری را گوینده دیده ولی شنونده ندیده پروای حال او را کرده باینگونه آورند. همین اکنون که این را می‌نگارم. بچه‌ای در کوچه برادر خود را آواز داده می‌گوید: «آقا از بازار آمده شما را می‌خواهد.»

گاهی نیز چون پرسشی شده و آن با گونه نادیده بوده در پاسخ نیز این گونه آورده میشود.

آموزگار از شاگرد می‌پرسد: درست رانوشته‌ای؟... پاسخ میدهد: نوشته‌ام.

گاهی نیز چون مقصود نه بازگفتن این کار بلکه مقصود چیز دیگر است و آن جز بعنوان پیشرو (مقدمه) آورده نمیشود در اینجا نیز آن را بگونه نادیده آورند: بازرگانی بانباز خود دستور میدهد: «فرشیکه خریده‌ام زودتر بفروش که نماند.»

گاهی چون زمان بسیاری از میان گذشته است از اینجهت با این گونه می‌آورند. دو برادر با هم گفتگویی کنند: «ده سال است پدرمان در گذشته.»

شاید جاهای دیگری هم باشد. ولی چنانکه دیده میشود در اینها نیز يك گونه نادیدگی در میانست: در نخستین شنونده ندیده. در دوم پرسنده ندیده. در سوم چون مقصود گفتگو از آن کار نیست توگویی آنرا پیش چشم نمی‌گیرند. در چهارمی نیز همین نکته در کار است.

در اینجا شاید کسانی گویند: اگر چنین است پس از چیست که در کتابهای تاریخ همه گذشته ساده را آورند. با آنکه تاریخ نگاران بیشتر پیش آمده‌ها را ندیده باشند و بیشتر گفتگوهاشان از صدها و هزارها سال پیش باشد؟.. می‌گوییم: تاریخ نگاران هر پیش آمدی را از زبان کسیکه آن را دیده سرایند. تاریخ از اینجا پدید آید که داستانی که رخ داده یکی آن را بیند و بدیگران گوید و از اینکه هر پیش آمدی صدها یا هزارها سال پیش بوده باکی نباشد زیرا مقصود بازگفتن آنهاست.

آری اگر چیزی با دیده دیدنی نیست و بازگوینده آن را باندیشه دریافته است این را نمیتوان با گونه ساده یاد نمود و باید با زبانی نوشت که دانسته

شود از چه راه بدست آمده.

۳ - گذشته همارگی - این گونه چنانکه گفتیم در کتابهای پیشین فراوانست و تا قرن پنجم هر کسی آن را می شناخته و در جای خود بکار می برده. در کتابهای بیهقی و کردیزی و سفرنامه ناصر خسرو و اسرار التوحید و طبقات ناصری و بسیار مانند اینها همگی آن را بدرستی آورده اند ولی پس از آن کم کم معنای آن تاریکی گرفته و چه بسا کسانی بجای آن همانزمانی را آورده اند و روز بروز این غلط کاری رواج گرفته تا آنجا که این گونه گذشته از یادها دور شده که از قرن ششم باز جز پاره نویسندگان با دانش آن را بیکبار شناخته اند و اگر کسانی گاهی شناخته اند از روی بیش نبوده اینست نتوانسته اند در جای خود بکار برند. برای مثل نویسنده مطلع السعدین را یاد میکنم. چه او گاهی این گونه گذشته را آورده ولی جایش را شناخته است. چنانکه در یکجا در باره سلطان حسین جلایری می نگارد:

«و ارکان دولت آذربایجان از حرکات شیعه سلطان حسین بن سلطان اویس ملول بودند چه ایام بااستماع نغمات دلاویز گذرانیدی و صباح بتجرع اقداح برواح رسانیدی...»

با آنکه سلطان حسین یکسال پیش پادشاهی یسافته و هنوز نمی شد این کارها را شیوه همیشگی او شناخت و بایستی در اینجا بگوید «می گذارد و می رساند...»

سپس در جای دیگری درباره شهرشام می نگارد:

«ناگاه آتش در شهر دمشق افتاد... و پیشتر سالی یکبار و دوبار در شهر

آتش می فتاد و قضات و اکابر جمع آمده می نشانند...»

در اینجا بگفته خودش از یک کار همارگی گفتگو دارد و بایستی بگوید:

«آتش فتادی... جمع آمده نشانندی...»

اگر همین کتاب را جستجو کنی چندان لغزش در این زمینه رو داده که



بشمار نیاید. يك نکته دیگری که باید گفت اینکه در بسیاری از کتابها که نویسنده آنها این گونه گذشته را می‌شناخته و آن را در جای خود درست بکار می‌برده در قرنهای دیرتر و نویسان چون خودشان آنها را نمی‌شناخته‌اند بدستبرد پرداخته دیگر گونه نموده‌اند. اینک از تاریخ بیهقی دو نمونه می‌آوریم.

سلطان مسعود با ابونصر مشکان صاحب‌دیوان گفتگوی دیران را دارند: «گفت همچنین است که همی گویی اما این دوتن در روزگار گذشته مشرفان بوده‌اند از جهت من در دیوان تو امروز دیوان را نشایند بونصر گفت بزرگا غبنا که اینحال امروز دانستم امیر گفت اگر پیشتر مقدر گشتی چه کردی گفت هر دورا از دیوان دور کردمی که دیر خاین بکار نیاید...»

در این عبارت «چه کردی» را چون شناخته‌اند «چه کردی» گردانیده‌اند با آنکه دیده میشود کارهای دیگر عبارت از گونه همارگی است نه از گونه ساده. در جای دیگری باز چنان گفتگویی از دیران می‌رود و چنین می‌نگارد: «امیر گفت همچنین است که بوالفتح که بدان وقت که بدیوان بونصر بود هر چه در کار پدر ما رفتی بما نبشتی از بهر پدرش را که بدیوان خلیفت هراة بود من که بونصرم گفتم دریغا که من امروز این سخن میشنوم امیر گفت اگر بدان وقت شنودی چه کردی گفتم بگفتی تا قفاش بدریدندی و از دیوان بیرون کردندی...»

در این عبارت نیز «شنودی» و «چه کردی» را دیگر گونه کرده «شنودی» و «چه کردی» نوشته‌اند و چون کتاب بچاپ می‌رسیده کسیکه سرپرستی میکرده سپس يك «می» بر سر هر کدام افزوده که آن نیز غلط و خود دلیل است که نه رونویسان پیشین و نه این سرپرست چاپ از گذشته همارگی آگاهی نداشته‌اند.

۴ - گذشته همانزمانی: اینگونه را اگر در معنای خود بکار برند تاریکی در میان نیست و ما را بگفتگویی نیاز نمی‌باشد.

چیزیکه باید گفت اینکه «می» در آغاز اینگونه نخست «همی» بوده در

کتابهای پهلوی و پس از آن در کتابهای قرنهای سوم و چهارم اسلام همیشه «همی» آورده میشود لیکن سپس سبک گردیده و «می» شده چنانکه در تاریخ بیهقی و کتاب ناصر خسرو و اسرار التوحید و مانند اینها در همگی «می» آورده شده. اینکه کردبزی و پاره نویسندگان دیگر در قرن پنجم نیز «همی» آورده‌اند باید گفت از راه پیروی بشیوه نگارش قرنهای پیشین بوده. چه بیهقی و ناصر خسرو همزمان کردبزی بوده‌اند.

باری چون «می» رواج گرفته کسانی از نگارندگان «همی» را یکبار از کار نیانداخته و آنرا در یک معنی خاصی بکار برده‌اند. بدینسان که از آن معنی پیوستگی و دمادمی خواسته‌اند و چون این کار ایشان بسیار بجاست ما میخواهیم آنرا رواج دهیم و از این راه یک گونه نوینی برای گذشته و اکنون پدید خواهد آمد. ببینید: اگر بگوییم: می نوشت این را می فهماند که در همان زمان می نوشت و اینکه آیا پیوسته می نوشت با پیایی می نوشت فهمیده نمیشود ولی اگر بگوییم همی نوشت - این از بهر پیوستگی است.

می گویند: شب را همی نالید - معنایش اینست که پیوسته در نالیدن بود «خدا را همی خواند» معنایش اینست پیایی خدا را میخواند.

ما گفته‌ایم که گونه‌های نوینی برای کارهای فارسی یاد خواهیم کرد این یکی از آنهاست که هم در گذشته و هم در اکنون می آید ولی آنرا «پیوستگی» می‌نامیم (گذشته پیوستگی) و برای اینکه فرق این با همارگی نیز درست شناخته گردد مثالهای پائین را یاد می‌کنیم:

گذشته همارگی: «نماز گزاردی» مرد نماز گزار بود در عمرش همیشه نماز گزاردی.

گذشته همانزمانی: «نماز می گزارشت» در آن هنگام در حال نماز گزاردن بود.

گذشته پیوستگی: «نماز همی گزارشت» در آن هنگام پیایی نماز می گزارشت.

همین است حال اکنون که گفته شود: «نماز گزارد» و «نماز می گزارد»

و «نماز همی گزارد».

باید دانست این گونه نوین ویژه فارسی است در زبانهای دیگر کمتر دیده میشود و در زبان آذربایجان برابری آن نیست.

هم باید دانست که «می» و «همی» گاهی از کار جدا می افتد و خود کلمه جداگانه است همچنانکه میتوان گفت: «همی نماز گزارد».

يك نکته ارجدار دیگر اینکه این «می» و «همی» را بمعناهای خود در فرمان (امر) نیز می توان آورد و پیشینان این کار را بسیار کرده اند و چون کار بجایست و سود بزرگی را با خود دارد ما می خواهیم این را نیز امروز رواج دهیم.

باید دانست فرمان نیز زمان دارد. زیرا ما چون میگوییم: بنویس گاهی آینده را می خواهیم و گاهی اکنون را مقصود داریم و هنگامی پیوسته بودن یا پی در پی شدن را خواستاریم پیشینان اینها را جدا کرده اند بدینسان:  
در اکنون می گفته اند: مینویس (همین اکنون بنویس).

در آینده و یا در همارگی می گفته اند: همینویس ( پیوسته بنویس پی هم نویس).

اگرچه باین درستی و روشنی که یاد می کنیم نزد ایشان نبوده لیکن کم و بیش این جدایی ها را می شناخته اند. هرچه هست ما باید امروز اینها را پاس داریم و در نوشتن و گفتن بکار بریم تا زبان مغزدارتر و پایه دارتر گردد. و از سستی و نارسایی که اکنونش هست و بهانه بدست بیگانگان میدهد بیرون آوریم.

ولی نباید فراموش کرد که این سه گونه گی در فرمان (امر) تنها در يك كس از شش كس آن (كس دوم تك) می آید در آن دیگرها نباید و خود از شش كس فرمان همین یکی بیشتر بکار آید.

يك نکته سودمند دیگر اینکه چون نشان گذشته همارگی یاء در آخر کلمه

و نشان گذشته همانزمانی می در آغاز آن است می توان گاهی آن دو را در یکجا آورد چنانکه گفت، «مینوشتی» پیداست که اینهم گونه نوینی خواهد بود و معنی همارگی و همانزمانی هر دو را در یکجا خواهد فهمانید. بدینسان که چون بگوییم مینوشتی معنایش این خواهد بود که همان زمان بنوشتن پرداخته بود و این پیشه او نیز بود. نیز میتوان بآء را با همی آورده چنانکه گفت «همینوشتی» و در اینجا معنایش پیوستگی و همارگی در یکجا خواهد بود و معنای آن این خواهد بود نوشتن پیشه او بود و بهر زمان که بآن برخاستی تا دیری پیوسته نوشتی. اینهم گونه نوین دیگری خواهد بود.

اینها نایاب نیست ولی کمیابست. بویژه «همارگی و همانزمانی» که بسیار کم رخ دهد که کسی هر دو معنی را در یکجا میخواند. ولی این دومی که «گذشته همارگی و پیوستگی» باشد بارها بکار می آید. چنانکه میگوییم: فلان مرد پاکدرونی چون نام خدا بر زبان راندی نماز همی بردی» و این میخوانیم که هر زمان نام خدا بر زبان راندی چندبار پی هم نماز بردی (سجده کردی).

بیتهی و ناصر خسرو از اینگونه عبارت فراوان آورده اند ولی چون ایشان این جدایی را که ما در میان می و همی می گزاریم نمی شناخته اند اینست درست روشن نیست آیا «همارگی و همانزمانی» را میخوانند یا «همارگی و پیوستگی» را. ناصر می نویسد:

«آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی شد ده هزار مرد بمزد گرفتند که هر یک از آن جنیبتان که ذکر کردیم یکی را بدست گرفته بودی و صد و صد میکشیدندی و در پیش بوق و دهل و سرنا می زدندی...» ما چنین می فهمیم ناصر از اینها «همارگی و پیوستگی» را میخواند زیرا کشیدن اسب و زدن سرنا و بوق و دهل پیوسته بودی.

۵- گذشته گذشته نادیده - درباره این سخن دیگری نیاز نیست آنچه درباره

گذشته نادیده و گذشته گذشته گفته ایم در اینجا نیز می آید.

۶- گذشته همانزمانی نادیده - در اینگونه هم بچندان سخنی نیاز نیست بهمین معنی از پیشین زمان بکار می رفته. ناصر خسرو می نویسد درباره حوض-های مکه: بآب باران که از دره ها فرود می آید پر می کرده اند در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند».

۷- گذشته آیندگی - این گونه از چیزهاییست که امروز فراموش شده و کمتر کسی آن را شناسد و بکاربرد. ولی در کتابهای پیشین بسیار دیده میشود. چنانکه در عبارت ناصر خسرو:

«آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج خواستی شد...»

جوینی مینویسد:

«فان در آنسان که دعوت حیات وداع خواست (خواستی) کرد...»

### - ۳ -

در دو شماره گذشته از گونه های کار گفتگو نمودیم و اینک آن را دنبال می کنیم. باید دانست که ما در پی دستورنویسی نیستیم و نمیخواهیم این زمینه را تا پایان دنبال کنیم. این را باید دیگران انجام دهند. ما تنها چیزهایی را که فراموش شده و امروز کسی در نمی یابد یادآوری می کنیم و بر آنیم که دیگران آن را دنبال نموده بروشنی بیفزایند.

کتابهایی که در قرنهای دیرین در پیرامون زبان فارسی نگاشته شده اگر ببینید از این باره گفتگو ننموده اند و ما در شگفتیم که نویسندگان نسخ التواریخ از کجا آنها را می شناخته. پس از زمان مشروطه هم کسانی فارسی را با زبان فرانسه به سنجش گزارده و دستور برای آن نوشته و بیادگونه های کار پرداخته اند

از گذشته چهارگونه و از اکنون يك گونه بیشتر را شناخته‌اند و معنی آنها را نیز درست ندانسته‌اند با آنکه ما از گذشته یازده گونه و از اکنون سه گونه را یاد کردیم و معنی هر کدام را چنانکه می‌بایست روشن ساختیم.

اگرچه در گفتارهای گذشته دو فهرست برای گونه‌های هشتگانه گذشته آوردیم اولی چون سپس پاره‌گونه‌های دیگر را افزودیم اینست که آن فهرست‌ها نارسا بشمار است و برای آخرین بار در اینجا فهرست درست و رسایی می‌آوریم:

### گذشته

نوشت	۱- گذشته ساده:
نوشته	۲- « نادیده:
نوشته بود	۳- « گذشته:
نوشتی	۴- « همارگی:
می نوشت	۵- « همانزمانی:
نوشته بوده	۶- « گذشته نادیده:
می نوشته	۷- « همانزمانی نادیده:
خواستی نوشت	۸- « آیندگی:
همی نوشت	۹- « پیوستگی:
می نوشتی	۱۰- « همارگی همانزمانی:
همی نوشتی	۱۱- « همارگی و پیوستگی:

### اکنون

۱- اکنون همارگی: نویسد.

۱- در گفتار شماره گذشته چون خواسته‌ایم گونه‌های هشتگانه را یکایک روشن گردانیم گونه سوم (گذشته گذشته) از میانه افتاده و اینست بجای هشت گونه از هفت گونه گفتگو کرده شده است خوانندگان این را بدانند.

۲- اکنون همانزمانی:

مینویسد.

۳- پیوستگی:

همی نویسد.

\* \* \*

برای آنکه روشن گردد چگونه از در آمیختگی این گونه‌ها زبان نارسا گردیده يك گواهی یاد می‌کنیم: در فارسی امروزی می‌گویند «مالك شدن» فارسی درست آن «داشتن» است: سه خانه داشتمی. دارنده این باغ من هستم. هنوز این کلمه بکار می‌رود ولی گونه‌های آن بهم خورده و بسیاری از آنها جای خود را از دست داده. چنانکه «داشتم» که گذشته ساده است بجای «میداشتم» همانزمانی بکار می‌رود و «دارم» که اکنون همارگی است بجای «میدارم» همانزمانی می‌آید و اینست در بسیار جاها نارسایی پیدا میشود.

چنین بگیریم کسی می‌خواهد بگوید: يك باغ مالك بودم یکی هم خریدم و دو باغ مالك شدم. اگر فارسی درست بخواهد باید بگوید: يك باغ میداشتم یکی هم خریدم و دو باغ داشتم. ولی چنین جمله‌ای را بدشواری خواهند فهمید. زیرا چنانکه گفتیم امروز «میداشتم» از میان رفته و «داشتم» بجای آن بکار میرود و اینست جای خود «داشتم» تهی است و اگر کسی در بند شیوه امروزی نبوده آن را در معنی درست خود بکار برد فهمیده نشود و چه بسا شنونده درماند. دوباره می‌گوییم اینکه امروز می‌گویند «پارسال باغی داشتم...» چون مقصود همانزمانی است غلط است و باید بگویند «میداشتم». «داشتم» گذشته ساده است که برای خود جایی دارد مثلاً باید گفت «این کتاب را خریدم و داشتم».

همین حال را میدارد «دارم» که چون آن را بجای «میدارم» بکار می‌برند جای خود آن تهی مانده و اگر بخواهید بگویید: «من کنون يك باغ میدارم و چند روز دیگر یکی هم خرم و دو باغ دارم» بدشواری آن را فهمند. «داشتن» همچون دیگر ریشه‌هاست و هر گونه‌ای از آن باید در جای خود بکار

رود. همچنین «بودن» که گونه‌های آن نیز بهم نخورده و بسیاری از آنها جای خود را از دست داده و باید بجای خود برگردد.<sup>۱</sup>

از اینگونه باز هست و ما اینها را می‌نگاریم تا دانسته شود. این گفتگو از گونه‌های کار بیهوده نیست و در این هنگام که بدرستی زبان کوشیده میشود باید باین زمینه هم پرداخت و گونه‌های فراموش شده را برگردانید و از جای دررفته را بجای خود آورد تا در ماندگی نباشد و زبان از نارسایی بیرون آید.

\* \* \*

هم باید دانست که ما نمی‌خواهیم از چگونگی زبان در زمانهای گذشته جستجو کنیم و یک کار تاریخی انجام دهیم. ما چندان کاری با گذشته نداریم و آراستگی زبان را در آینده خواستاریم و اینکه بگذشته می‌پردازیم از بهر روشنی زمینه است و اینست نمی‌خواهیم گام بگام از گذشته پیروی نماییم. پاره چیزها هست که در گذشته بوده ولی خود پایه درستی نداشته و یا گرداشته از میان رفته است و ما بر آنیم که اینها را رها کرده جز بچیزهای درست نپردازیم. چنانکه یکی از آنها بآ است که در آغاز پاره‌گونه‌های گذشته می‌آید: بنوشت. بگفت. آیا این از بهر چیست و چه معنایی را در بردارد؟... ما هر چه می‌سنجیم معنایی برای آن پیدا نمی‌کنیم و هیچگونه جدایی میانه گفت و بگفت نمی‌یابیم.

کسانی آنها بآ آرایش (زینت) می‌نامند. ولی این گفته ارجی ندارد. زیرا آرایش سخن با چیزهای فزونی و بیهوده نتواند بود. یک چیزیکه معنی

---

۱- از داشتن گونه‌های هشتگانه گذشته چنین می‌آید: داشت - داشته - داشته بود - داشتی - می‌داشت. داشته بوده - می‌داشته - خواستی داشت - همیداشت - میداشتی - همیداشتی. از بودن چنین می‌آید: بود - بوده - بودی - بودی - می‌بود - بوده بوده - خواستی بود - همیبود - می‌بودی - همیبودی.

اما اکنون از داشتن ساده است: دارد - میدارد - همیدارد ولی از بودن از دو ریشه و دوسان می‌آید: بود (باشد) می‌بود (میشد) همی‌بود (همی‌باشد).



ندارد بودنش آلودگی است نه آرایش. در گذشته هر چه بوده باشد. برای آینده باید راه درستی پیش گرفت.

آنچه ما میدانیم این باء در فرمان (امر) و پاره‌گونه‌های دیگر در بایست است و معنایی با خود دارد. چنانکه خواهیم آورد. ولی در گذشته هیچگونه معنایی ندارد و باید آنرا انداخت و هرگز در بند این نبود که پیشینیان بکار می‌برده‌اند.

این تنها در این باره نیست. درباره پیشوندها و پسوندها نیز که ما آنها را دنبال می‌کنیم بیش از همه بر آن می‌کوشیم که برای هر کدام معنای روشنی نشان بدهیم که جز از آن‌ها در جای دیگری آورده نشود و تنها از این راه است که میتوان زبان فارسی را بدرستی آورد و اگر در بند شیوه گذشتگان باشیم از پراکندگی و نابسامانی که در کار ایشان بوده کار ما نیز نابسامان و پریشان خواهد بود.<sup>۱</sup>

## -۴-

تا اینجا هر چه گفتیم درباره بازگفتن (خبر) بود و اینک برشته‌های دیگر می‌آییم و در اینجا گفتگو از فرمان (امر) می‌داریم: چنانکه گفته‌ایم فرمان نیز زمان دارد و از آن می‌توان سه گونه پدید آورد بدینسان:

۱- فرمان ساده بنویس

۲- « همانزمانی می‌نویس

۳- « پیوستگی همی‌نویس

فرمان ساده در جایست که تنها فرمودن و دستور دادن بخواهند و معنی دیگری در اندیشه نباشد. فرمان همانزمانی در جایست که بخواهند کار در

۱- پیمان سال ۴: ۳۱۶-۳۲۰

همان‌هنگام که دستور داده میشود انجام گیرد. فرمان پیوستگی درجایی است که خواسته شود کار را پیایی و یا پیوسته بکنند.

از فرمان ساده بگفتگوی چندانی نیاز نداریم. فرمان همان‌زمانی را پیشینیان می‌شناخته‌اند و بکار برده‌اند: ناصر خسرو و دیگران بارها آن را می‌آوردند. اما پیوستگی آن را نیز گاهی می‌شناخته‌اند ولی شاید این معنی که ما می‌خواهیم در اندیشه دیگران نبوده است.

چه گذشتگان این معنی‌ها را می‌شناخته‌اند و چه نمی‌شناخته‌اند ما که امروز نیازمندیم زبان را بسامان بیاوریم و بمعنی‌های باریک پرداخته آنها را رواج دهیم باید اینها را درست بشناسیم و در گفتن و نوشتن بکاربریم تا زبان جان گیرد و نیرومند شود.

چیزیکه هست این معنی‌ها تنها در یک کس از شش کس فرمان که «کس دوم تنها» باشد درست میشود. در پنج کس دیگر دشوار است زیرا چنانکه دیده میشود فرمان با باء می‌آید و این باء که گفتیم در گونه‌های گذشته فزونی و بیجاست در اینجا در بایست و بجای می‌باشد زیرا اگر نباشد در پنج کس چنین است که فرمان با اکنون یکسان شده بهم درمی‌آمیزد.

اینک شش کس فرمان:

بنویسم، بنویس، بنویسد، بنویسیم، بنویسید، بنویسند. از اینها اگر بنویس را کنار بگذاریم در آن پنج کلمه هر گاه باء نباشد اکنون همارگی خواهد گردید. از اینجایی گوییم باء در آغاز فرمان بایست و ما چنین می‌پنداریم باء تنها از آن فرمان و پاره کارهای دیگر بوده و کسانی از راه بی‌روایی آن را بر سر گونه‌های گذشته آورده‌اند. سپس دیگران بجای آنکه بگویند بیجاست چنین عنوان کرده‌اند از بهر آرایش است.

هرچه هست باء بر سر فرمان بهر جدایی آن از اکنون می‌باشد و ما اگر بخواهیم آن را انداخته می‌یا همی بیاوریم آن جدایی از میان می‌رود. مگر

در «بنویس» که بخودی خود از اکنون جداست و به باء نیاز ندارد و چنانکه گفتیم در آن باسانی می‌توان سه معنی را فهمانید. مگر در پنج کس دیگر این را بکنند که باء را نیاندازند و همی یا می را بر سر کلمه بیاورند مثلا بگویند: «می بنویسد» و «همی بنویسد» و ما نمیدانیم این تا چه اندازه خوش می‌افتد و آیا پیش می‌رود یا نه؟!.

آنچه هست فرمان اگر هم شش کس دارد تنها تنها کس سوم آن است که رواج بیشتر دارد و فراوان بکار می‌رود و اینست چندان ناسزا نیست که ما از دیگر کسها چشم پوشیده سه معنی را تنها در باره یکی از آنها دنبال نماییم<sup>۱</sup>.

## پیشوند و پسوند

گفتیم امسال را گفتگو از پسوندها و پیشوندها بداریم و این کار را خواهیم کرد. در این شماره میخواهیم چند سخنی درباره خود کلمه‌های «پیشوند» و «پسوند» بنگاریم و آنها را روشن گردانیم:

باید دانست این دو کلمه در مقابل کلمه‌های Prefix و Suffix اروپاییست چون ما در فارسی نامی برای آنها نداشتیم و ناگزیر بودیم از پیش خود نامهایی بگذاریم خود من نخست کلمه‌های دیگری را اندیشیده بودم و سپس دیدم یکی از آشنایان این دو کلمه را نام آنها گزارده چون از هر باره درست و بجا بود پاکدلانه آنها را پذیرفته و در پیمان رواج دادم.

لیکن دیده میشود کسانی بر آنها ایراد دارند و چیزهایی در پیرامون آنها می‌گویند و یکی هم می‌نویسد آنها نادرست و «کودکانه» است.

نخست باید دانست کار زبان باین آسانی نیست که کسانی می‌پندارند و

۱- پیمان سال ۴: -۳۶۰-۳۶۱

هریکی از ایشان با نداشتن آگاهی در این زمینه زبان بگفتار باز می کنند برای اینکار باید کم یا بیش از زبانشناسی آگاهی داشت و باری زبان پهلوی و پاره زبانها و نیمزبانهای دیگری را یاد گرفت و پی بریشه و بنیاد زبان فارسی برد. من نخستین بار که پی بالودگی زبان ایران برده و پیراستن آن را یکی از آرزوها و کوشش های خود گرفتم از همان هنگام دانستم که این کار بیمایه پیش نمیرود و این بود بیش از همه بیاد گرفتن زبانها و اندوختن مایه پرداختم. در سفرهای خود در مازندران و خوزستان بزبان مازندرانی و شوشتری درآمد و در تهران با دستیاری یکی از دوستان سمنانی<sup>۱</sup> بزبان آنجا پرداختم. پس از آن پهلوی را یاد گرفتم ارمنی را آموختم. پس از همه فن زبانشناسی را دنبال نمودم. در سایه این مایه اندوزی بود که توانستم برای نخستین بار از بهر پیراستن زبان فارسی راه علمی باز کنم و چنانکه خوانندگان پیمان آگاهند گفتارها در این زمینه نگاشتم.

پس اینکه کسانی بیمایه و تنها بامیدواری اندک آگاهی از فرهنگ و شعر و مانند آن در زمینه زبان به پیشرفت می پردازند و کلمه هایی از پیش خود درست میکنند این خودکار نادرستی می باشد و همین است که باید کودکانه نامید. دوم باید دانست در زمینه زبان و اینگونه چیزها راه گفتگو و دلیل آوردن اینست که گفته شود فلان کلمه در زبان نیامده و نادرست است و بهمان کلمه آمده و درست است. در اینجا پسند و دلخواه را راهی نیست. پس گفتن اینکه فلان کلمه کودکانه است از راه دانش پژوهی بیرون می باشد و جز یک کار عامیانه نیست.

یاد دارم زمانی یکی از عامیان به نگارشهای من خرده گرفته می نوشت: «مخالف ذوق است» دانستم از دانش بهره ای ندارد و باو نیز همین پاسخ را دادم.

۱ - آقای محمد باقر نیری. گ. آ

کنون بیاییم بر سر پیشوند و پسوند: «وندن» در زبانهای پیشین ایران بمعنای نهادن بکار می‌رفته و کنون در شوشتری بهمان معنی بازمانده. در نامهای شهرها و ایلها نیز بمعنی «نسبت» می‌آید. با معنای نخست کار داریم و «وند» خود را از آن می‌گیریم پس پیشوند بمعنای «پیش نهاده» (کلمه‌ای که پیش کلمه دیگری نهاده شده) و پسوند بمعنای «پس نهاده» (کلمه‌ای که در پس کلمه دیگری نهاده شده) می‌آید و از هر باره درست است و از اینجا پیدا است که خرده گیران از زبانهای پیشین آگاهی ندارند و از این راه است که خرده می‌گیرند.

## پیشوند و پسوند

- ۱ -

بر فرو

چنانکه نوید ماست اینک از پیشوندها و پسوندها گفتگو آغاز می‌کنیم و درین شماره چند تا را باز می‌کنیم. ما امید داشتیم جنبش زبان راه خود را پیموده و نیازی بنگارشهایی از ما نخواهد بود. لیکن می‌بینیم لغزشهای بی‌اندازه رخ میدهد و کسانی که مایه این کار را ندارند بنگارشهایی می‌پردازند که جز زیان نتیجه دیگری نخواهد داشت. نمیدانم این چه نام دارد که چندتنی بهر کاری درمی‌آیند و آن را تباه می‌سازند.

باید برای پیراستن زبان بنیادهایی از دانش بگزاریم و یکی از آنها درست شناختن پیشوند و پسوند و بکار انداختن آنهاست. این را دوباره می‌نویسیم که زبان ما از بسکه صدها سال بازیچه هوس سخن آرایان بوده آسیب-

های فراوان یافته و یکی از آنها اینست که کلمه‌ها و معنی‌ها سامان (سرحد) خود را از دست داده. شما اگر زبان فرانسه یا انگلیس یا عربی را بسنجید هر کلمه‌ای يك یا دومعنی روشن و جداگانه‌ای دارد و اینست هرگاه دريك جمله کلمه‌ای را برداشته دیگری را بجایش بگذارند معنی دیگرگون میگردد. ولی در فارسی چنین نیست.

از همین پیشوند و پسوند گواه می‌آوریم: شما از هر کسی می‌پرسید «برگرفت» و «بگرفت» یا «برنشست» و «بنشست» یا «فراگرفت» و «فروگرفت» چه تفاوت با هم دارند شاید از صد کس یکی پاسخ درستی نتواند. زیرا این معنی‌ها در دلها روشن نیست و چنان بهم در آمیخته که هیچ تفاوتی میانه آنها نمی‌توانند گذاشت. اگر از دانشمندترین کسان پرسید چه جدایی میانه «جهان» و «گیتی» و «سپهر» و «کیهان» است پاسخ درستی نخواهید شنید. اینک کتابی در پیش رویم باز است و در اینجا می‌بینم همیشه چندین کلمه نزدیک بهم را پی یکدیگر می‌آورد. مهر محبت الفت انس و صاف و هموار و سخت و دشوار و بسیار مانند اینها. اگر این مرد هر یکی از اینها را بمعنای جدای دیگری می‌شناخت چگونه همه را بی تفاوت پشت سر یکدیگر می‌آورد. سه جمله است: «در آغوش گرفت» و «بکنار گرفت» و «در برگرفت» که هر یکی بمعنی دیگری می‌باشد ولی در زبانها کمتر فرق میانه آنها می‌گذارند.

اینها نمونه‌ایست که نه تنها کلمه‌ها بهم در آمیخته و بیگانه و خودی یکی شده، دریافت‌ها نیز کند گردیده و از کار افتاده است و اینست یکی از نتیجه‌های پیراستن زبان این خواهد بود که دریافت‌ها نیز بهبود یابد. ولی این هنگامی خواهد بود که این پیراستن از راه دانش پیش برود.

\* \* \*

«بر» که در اینجا از آن گفتگو میداریم بچندین گونه می‌آید:

۱ - نام (اسم): جامه سفید دربر کرد. او را دربر گرفت. در براونشست:

پیدا است که در هر جمله معنی دیگری دارد. کلمه «برابر» که بکار می‌رود از این معنی است چنانکه بجای آن رویا روی نیز گویند.

۲ - چگونگی (صفت): جایگاه برتری گرفت. به بهشت برین شتافت. در اینها بمعنی بلندتر و بلندترین آمده.

۳ - بند<sup>۱</sup> (حروف جر): بر آن نوشته بود. بر تخت نشست. بر آن افزود. در اینحال بمعنی «روی» می‌آید (علی در عربی - SUR در فرانسه) و این یکی معنای گوناگون دارد. چنانکه گاهی بمعنی «زیان» است: بر من خرده گرفت. برو گواهی دادند. برو شوریدند. بر من دروغ بستند. گاهی نیز بمعنای «بگردن» می‌آید. این بر منست که فلان کار را بگذارم. «علی» نیز در عربی باین معنی‌ها می‌آید.

۴ - پیشوند: برگرفت. برخاست. بر نشست. بر کشید.

گفتگوی ما از این معنی چهارم است. باید دانست در پهلوی يك «بر» و يك «اپر» و يك «پت» و يك «او» بوده. «بر» بر سر کارها (فعلها) می‌آمده و شاید همانست که امروز «ب» شده: بگفت. بشنید. بفروخت. «اپر» همینست که برگردیده و ما گفتگواز آن میداریم و اینست آن را ابر نیز می‌گفته‌اند. پت را در جای دیگر نیز گفته‌ایم که امروز «ب» است که بر سر نامها می‌آید: بخانه در آمدم. بشما گفتم. گاهی نیز «بد» می‌آورند: بدانجا شدم. بدو گفتم. «او» از میان رفته و جای خود را به کلمه‌های بر یا به داده.

از اینجا که در پهلوی این چهار چیز بوده که سپس اپر «بر» شده و «او» جای خود را بدیگری داده در فارسی در قرنهای نخستین اسلام در باره این کلمه‌ها راه روشنی در میان نبوده و چنانکه بشعرهای فردوسی و دیگر نگارشهای آن درست بنگرید نابسامانی بسیار در کار است و این را برای آن می‌نویسم که

---

۱ - بند بجای حرف جر و چگونگی بجای صفت و نام بجای اسم و کار بجای فعل چیزها - بیست که ما از پیش خود نام گزارده‌ایم.

خوانندگان از گفته‌های فردوسی و دیگران در این زمینه چیزی یاد نگیرند و بدانند گفته‌های ما از راه دیگری می‌باشد.

کنون باید ما خودمان اینها را بسامان آورده هر کدام را درست بشناسیم و جا و معنای روشنی به‌ریکی بدهیم و اینست می‌گوییم: از «ب» که در سرنامها می‌آید و از «ب» که بکارها افزوده میشود در اینجا گفتگو نداریم آنها بحال خود بماند لیکن «بر» پیشوند که بر سر کارها می‌آید آن را باید درست بشناخت که خواهیم دید چه لغزشها از شناختن آن بر می‌خیزد.

چنانکه گفتیم «بر» بند (حروف جر) بمعنی روی است و اینست بجای آن کلمه روی را می‌توان گذاشت. بر تخت نشست یا روی تخت نشست هر دو درست است. از بر پیشوند نیز همان معنا بر می‌آید. چیزیکه هست آن را بدو گونه بکار می‌برند. زیرا گاهی پیشوند از آن خود کار است و این معنی را می‌رساند که کار با يك برخاستن و بلند شدن توام بوده. چنانکه می‌گویند: بر نشست و این در زمانی می‌گویند که کسی از خوابیدن برخیزد و بنشیند یا کسی سوار شود که نشستن با بلند شدن توام گردد. ولی اگر چنین نیست می‌گویند: بنشست. و هرگاه کسی از سر پا بنشیند می‌گویند: فرونشست. گاهی نیز پیشوند از آن کلمه دیگر است و برای کوتاهی بر سر کار می‌آورند. چنانکه می‌گویند: صدریال داشتم یکریال هم برافزودم. که بایستی گفت: صدریال داشتم یکریال هم بر آنها افزودم ولی کوتاه کرده آنچنان می‌گویند. در این یکی بلند شدن یا برخاستن مقصود نیست.

در این دو معنی است که می‌توان پیشوند بر را بکار برد. در جای دیگری بیهوده است. باید از این پس در بند این نکته‌ها بود و زبان را مغزدار گردانید. اینک من با مثالهایی این دو معنی را هر چه روشتر میگردانم. از معنی نخست است:

برداشتن - در جایی می‌آید که کسی يك چیز را بلند گرداند و از آن خود



کند یا بدست بدارد: پول از زمیز برداشت.

برگرفتن - درجایی می آید که کسی با چیزی را بگیرند و بلند کنند و  
آخشیج آن فروگرفتن است. ولی اگر کسی را بگیرند و درجایی بنشانند و یا  
بند کنند می گویند: فروگرفتند.

برکشیدن - از دستش گرفت و برکشید. برکشید و بجایگاه بلندی رسانید.  
برگزیدن - چیزی را که از میان چیزهای دیگری بگزینی و بلند کنی می-  
گویند: برگزید و گرنه باید گفت: بگزید.

بر آهیختن - شمشیر از نیام بر آهیخت.

برافتادن - اگر درختی از بن کنده شد یا خانه ای تکان خورد و بیفتاد  
می گویند: برافتاد.

برکندن - هرگاه چیزی از جایش بلند کنی می گویند: بر کند - همه را از  
بیخ برکنند.

برچیدن - اگر چیزهایی را از جای خود بلند کنی و برداری می گویند برچید.  
خود چیدن بمعنی پهلوی هم نهادنست. می گویند: ظرفهای ناهار را بر روی  
سفره چید. اگر بدرون يك چیزی بچینی می گویند: درچید. اینست درچیدن و  
برچیدن آخشیج هم می باشد. می گویند: دستگاهی که تو درچیده بودی من  
برچیدم.

هم از اینگونه است: برخاست، برآمد، برآورد، برانگیخت، برافراشت،  
برجوشید.

کنون درگفتن و نوشتن میانه برگشتن و بازگشتن جدایی نمی گزارند ولی  
بیگمان جدا هستند. از برگشتن برخاستن نیز فهمیده میشود و باید آن را در  
چنان معنایی بکار برد. مثلاً در برگشتن ورق کتاب که برخاسته می گردد.  
همچنین در برگشتن آدمی از پهلو پهلو. در بیرون از این معنی چندان درست  
نخواهد بود. کسیکه رفته و آمده آن را باید گفت: بازگشت.

اما معنای دوم که گفتیم این معنی کمتر می‌باشد از آنست: «کاغذ بدست گرفت و برنگاشت» (بر آن نگاشت) «از فرمانفرما نکوهش میکرد و مردم رامی‌شورانید» (برو می‌شورانید) «شاگردان را بنشانند و دیده‌بانی بر گماشت (برایشان گماشت) و مانند اینها.

چنانکه گفتیم «بر» چون بجای بند بکار می‌رود یکی از معنای آن «بزیان» است. می‌گویند: برمن گواهی داد (بزیان من) بروی شورید. مردم را برو آغالید. برمن خشم گرفت «از ماست که برماست».

در گونه دوم از کار بردن پیشوند بیشتر این معنی خواسته میشود چنانکه در جمله‌های بالایی دیده میشود.

\* \* \*

چنانکه دیده شد «فرو» نیز یکی از پیشوندها و آخشیج «بر» میباشد. فرو نشست. فرو گرفت. فرو کوفت (کوس فرو کوفتند) فرو گذاشت. فرو هشت. فرو خزید. فرو نشاند. فرو آورد.

در اینجا هم چه بسا که «فرو» را با «فرا» بهم درآمیزند اینست باید آن را درست شناخت و جز درجا و معنی خود بکار نبرد. ما از فرا نیز گفتگو خواهیم داشت تا روشن گردد.

در پایان دوباره یادآوری می‌کنم یکی از راههای پراسن فارسی روشن گردانیدن معنی‌های کلمه‌ها و نشان دادن جایهای آنهاست. از اینجهت باید هر کلمه را نیک شناخت و در جای خود بکار برد و از معنی‌های ناروشن پرهیز جست. بویژه درباره پیشوندها و پسوندها که چون رُست‌زبان با آنهاست باید نیک شناختن و از همدیگر جدا گرفتن. بهمین جهت است که این نگارشها را می‌نماییم.